

تحلیلی از استراتژیک و تاکتیک
کمونیزم در دوران کنونی توهمزستی
مسألت آمیز یا مرحله تحول مارکسیسم

افسانه همزیستی مسألت آمیز !!!

بنیان گذاران مارکسیسم این نکته را خاطر نشان ساخته اند که گویا مارکسیسم مجموعه‌ای از احکام جامد - بیروح ولایتی نیست بلکه راهنمای زنده عمل است و بهمین جهت نمیتواند تغییراتی را که در اجتماع بسوق میبویند در خود منعکس نسازد بعبارت دیگر مارکسیسم آموزش خلاق است که بلاانقطاع تکامل مییابد و در ارتباط با پدیده های نوغنی میشود .

اگر واقعاً چنین باشد باید گفت هر اندازه که واقعیت اجتماع تغییر مییابد مارکسیسم نیز همپای آن باید بجلو رفته و در نظریات و خط مشی اصولی خود تجدید نظر بعمل آورد و شرط چنین عملی این است که اولاً بتوان هر واقعیت کنکرت را بر اساس اصول مارکسیسم بدرستی تحلیل نمود ثانیاً تضادهای خارج و داخل جامعه سوسیالیستی را از نظر کلی و جزئی بویژه راجع به تضاد طبقاتی مبارزه طبقاتی و تناسب نیروهای طبقاتی بر محور تجربیات و دانش نوین حل و فصل نموده و راه شایسته‌ای که مفایرت اصولی با شرایط زندگی کنونی جهان نداشته باشد برای این تضادها که در حقیقت ریشه و اساس مارکسیسم بشمار میروند پیدا نمود .

فی الواقع هماهنگ ساختن مارکسیسم با واقعیات موجود مطلب بسیار با اهمیت و بغرتجی است که امروز بعنوان حادثترین مسئله در برابر بزرگترین تئوریسین ها و محققین فلسفه مارکسیسم قرار گرفته و اجباراً ایجاد اختلافاتی هم در بلوک شرق نموده است در اینجا بدون هیچگونه غرض مسلکی باین تذکر باید توجه داشت که اگر بنا بگفته زعمای مارکسیسم فلسفه مزبور مجموعه‌ای از احکام جامد بیروح ولایتی نبود پیروان مارکس امروز در تنگنای (یاقتن راه حل برای رفع تضاد مارکسیسم با دانش و واقعیات زندگی نوین) قرار نمیگرفتند .
آنجکه مسلم است جامعه انسانی ظرف یک قرن اخیر تحولات شگرفی را پشت سر گذاشته تحولاتی که سیمای جامعه را بکلی دگرگون ساخته است .

وقتی کارل مارکس و همکار او فریدریش انگلس مارکسیسم را میساختند بناچار تحت تأثیر شرایط و عواملی قرار داشتند که آغاز نهضت صنعتی در اروپا آنها را ایجاب میکرد. در اوایل قرن نوزده بورژوازی در صحنه بین‌المللی حکمفرمایی مطلق داشت - تکامل جامعه طبق قوانین دلخواه او صورت میگرفت؛ هیچگونه سازمان دمکراتیک دولتی وجود نداشت و لذا تغییرات و اقدامات اصلاحی نمیتوانست از راههای قانونی و یادمکراتیک صورت گیرد بهمین جهت هم مارکس نظریات خود را بر خشونت‌های انقلابی بنا نهاد. این حقیقت را باید همواره بخاطر داشت که مارکسیسم محصول آغاز انقلاب صنعتی در انگلستان و اوضاع و احوال خاص و محدود آن بود. در واقع مارکسیسم همه مظاهر انقلاب صنعتی قرن نوزده را بعنوان خصلت مشخصه‌ای برای خود حفظ کرد و بهمین جهت است که تجزیه و تحلیل مارکسیستی نسبت به گذشته اگر از جنبه های تبلیغاتی و یا متعصبانه آن بگذریم مقداری از حقیقت را دربردارد ولی در جهان کنونی جامعه انسانی با مسائل جدیدی روبرو است که طبعاً باید آنها را به تناسب زمان حاضر و موقعیت های خاص و شرایط عینی و واقعی آن در نظر گرفت. راه حلهای مارکسیستی يك سلسله تئوریهای میباشند که نمیتوان آنها را بعنوان الگو در حل مسائل جدید مورد استفاده قرار داد. ممکن است روشهای مارکسیستی جهت حل مسائل مربوط به نیمه اول قرن نوزده مناسب بوده باشند ولی باین علت که نمیتوان پیوند آنها را از تاریخ مربوط بانها گسست اگر بخواهیم برای رفع مشکلات کنونی بشیوه مارکسیسم و طبق آموزش آن عمل کنیم نتیجه‌ای جز گمراهی و عدم توفیق و موفقیت عاید نخواهد شد.

مارکس اوضاع و احوال جامعه بشری را بهمان صورت که در زمان خودش وجود داشت میدید و همانها را مبنای تئوریها استدالات و نتیجه گیریهای خود قرار داده است؛ اما بعد از او شرایط تکامل حیات مادی جامعه بطور کلی تغییر کرد و نیروهای اجتماعی بشکل نوینی درآمدند. اساس تشکیلاتی جامعه بر مبنای کاملاً بدیعی استوار گشت و دمکراسی در مفهوم عالیتری متظاهر شد.

این دمکراسی جدید تغییرات مسالمت آمیز را امکان پذیر ساخت. بدین معنی که از یکسوی پیشرفتهای عظیم و سریع علمی و فنی جهان را بشکل انقلابی طرف تکامل میبرد و این مسئله زیر بنای جامعه را عمیقاً تحت تأثیر و نفوذ خود قرار داد و از سوی دیگر سازمانهای سیاسی و اجتماعی که مجبور به همگامی با شرایط جدید بودند موجب آنچنان تغییراتی در رو بنای جامعه شدند که مستلزم تحقق عدالت اجتماعی در زمینه های مختلف حیات سیاسی بود.

این پیشرفتهای علمی و فنی از لحاظ نظری و ثنوری در حالیکه برای مشکلات و معضلات اوایل قرن نوزده بنحو غیر قابل تمسوری پاسخ های مقتضی و قانع کننده بوجود آورد جهان را در حالت نوین خود با مسائل کلی تری روبرو ساخت که قاعدتاً دیگر مارکسیسم نمیتوانست بعنوان داروی شفا بخش آن مسائل مطروحه را حل و فصل نماید .

بدین ترتیب آشکار میگردد که دنیای امروز با تمام مظاهر - مشخصات و خصوصیات خود با جهان قرن نوزده تفاوت فاحش دارد .

اکنون هیچ پدیده ای در صحنه جهانی بدون محاسبه موجودیت نیروهای مادی و معنوی جدید قابل درک نیست یعنی اگر مثلاً ۵۰ سال پیش هنوز سیستم مستعمراتی امپریالیسم برای حفظ منافع غیر عادلانه خود و استثمار ملل مظلوم دست به کشتار های عمومی میزد و بدون هیچگونه واهمه با استفاده از جنگ و خونریزی حاکمیت مطلقه خود را بر ملل مظلوم تحمیل مینمود و در حقیقت بر جهان تسلط کامل داشت - اکنون دیگر آن شرایط با آن صورت وجود خارجی ندارد بعلاوه صورتهای جدید سیستم سرمایه داری که کلاً و جزاً تغییر شکل یافته در صحنه بین المللی فقط بصورت یکی از نیروهای موجود خود نمائی میکنند و دایره قدرت و دخالت او در سر نوشت جهان محدود است در حقیقت سیستم جهانی مستعمراتی امپریالیسم فروریخته و بجای آن دولتهائی پدید آمده اند که از لحاظ سیاسی استقلال داشته و روش مستقلی را (البته با توجه بشرایط و امکانات موجود) دنبال میکنند .

ضمناً پیدایش کشور های باصطلاح سوسیالیستی که علی الظاهر مکانیزم حیات اجتماعی آنها بر نیروی طبقه کارگر استوار است و فی الواقع در صحنه حوادث بین المللی نقش بس بزرگی را بازی مینمایند یکی از مظاهر دنیای جدید است که در بهم زدن محاسبات مارکسیستی در زمینه تحول جامعه و تز موضع طبقاتی - موضع مبارزه طبقاتی و تناسب و نیروهای طبقاتی تأثیر عمیق داشته است .

شاید در آغاز انقلاب اکتبر چنین بنظر میرسید که کشور نمونه ای که مارکس از آن سخن گفته میخواهد متولد شود ولی مطالعه سیر تکامل در جامعه شوروی و سپس طرز پیدایش و ایجاد جمهوریهای توده ای که نه نتیجه حقیقت و اصالت تئوریهای مارکسیسم بلکه ما حاصل جنگ دوم جهانی و اشتباهات ناشی از آن بود عدم صحت چنین پیش بینی را نشان داد .

خصوصیات دوران معاصر

تقسیم جهان بدو اردو گاه مشخص با مفاهیم قراردادی سرمایه‌داری و سوسیالیستی از خصوصیات عصر حاضر است گرچه همانطور که اشاره شد پیدایش شوروی بعنوان اولین کشور سوسیالیستی با هیچیک از مبانی و تعلیمات تئوریک مارکسیسم مطابقت و هماهنگی نداشت ولی بهر حال ایجاد آن موجودیت دوسیستم اجتماعی را که دارای رژیمهای مختلف اقتصادی و سیاسی میباشند بیک واقعیت عینی مبدل ساخت. در اینجا باید توضیح داد که مارکس و انگلس پیروزی انقلاب پرولتاری را فقط در صورتی امکان پذیر میدانستند که پرولتاریای تمام کشورهای پیشرو و یا لاقلاً اکثریت کشورهای متمدن و صنعتی شده در يك زمان واحد قیام کنند یعنی پیروزی انقلاب پرولتاری را در يك کشور واحد و غیر صنعتی مطلقاً غیر ممکن میشمردند. آنها کلیه تعلیمات خود را در این زمینه بر روی این اصل بنا نهاده و هر نظریه مخالف آنرا ضد علمی و مخالف اصول مارکسیسم میدانستند. لنین در سالهای ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ در اثر خود بنام (درباره شعار کشور های متحدۀ اروپا و برنامه جنگی انقلاب پرولتاری) کوشش نمود که نارسائی مارکسیسم را در این باره جبران نموده و راه حل مناسبی برای تطبیق آن با شرایط جدید بیابد. لذا (تئوری امکان پیروزی انقلاب پرولتاری را در کشور واحد سرمایه‌داری) بنیان نهاد. او برای اثبات صحت نظریه خود از مسئله ناموزون بودن تکامل اقتصادی و سیاسی جامعه سرمایه داری استفاده کرد و این چنین نتیجه گرفت که انجام انقلاب پرولتاری آنطور که مارکس و انگلس در دوران حیات خود پیش بینی میکردند در تمام کشورهای سرمایه داری در زمان واحد امکان پذیر نیست بلکه این انقلابات بدو در چند کشور و یا حتی در يك کشور واحد پیروز خواهد شد و حتماً ضروری نیست که کشوری که در آن انقلاب سوسیالیستی پیروز میگردد از ممالک مترقی و پیش افتاده باشد و البته بدنبال این نظریه چنین میآید که گذر جامعه انسانی از کاپیتالیسم به سوسیالیسم جریانی طولانی است و از طریق جدا شدن تدریجی کشور ها از سیستم سرمایه‌داری عملی میگردد و این بان معنی است که تمام مدتی کشور های سوسیالیستی و ممالک سرمایه داری اعم از اینکه این کشور ها را خوش آید یا بد آید بناچار در کنار یکدیگر زیست خواهند نمود. لذا همزیستی دو سیستم اجتماعی و اقتصادی مختلف یعنی سوسیالیزم و کاپیتالیزم يك واقعیت عینی است که اساس مناسبات جامعه کنونی بشر را تشکیل

میدهد بنابراین مسئله بر سر این نیست که آیا این دوسیستم با یکدیگر همزیستی دارند یا ندارند موضوع بر سر این است که این همزیستی چگونه باید باشد زیرا وقتی واقعیت عینی وجود دوسیستم را پذیرفتیم آنوقت نفی لزوم ارتباط مداوم بین آنها نامعقول خواهد بود چه آنها ناگزیر از داشتن چنین ارتباطی میباشند در این صورت آنچه که برای بحث و موشکافی باقی میماند این است که این ارتباط باید چه جهاتی از زندگی جامعه کنونی را در بر گیرد و چگونه اجرا شود .

مفهوم همزیستی مسالمت آمیز

مضمون اساسی همزیستی مسالمت آمیز میان دوسیستم اجتماعی و اقتصادی مختلف قبل از هر چیز عبارتست از احترام از جنگ - حل اختلافات از طریق مذاکرت و اتخاذ روش دوستانه - عدم مداخله در امور داخلی کشور های دیگر - اجرای سیاست صلحجویانه در صحنه بین المللی که مستلزم پایان دادن به جنگ سرد و احترام از تجدید آن و تحدید تسلیحات تا اجرای کامل و صادقانه طرح خلع سلاح عمومی است .

متاسفانه استراتژیک سیاست همزیستی مسالمت آمیز شوروی با آنچه که ماتحت عنوان همزیستی مسالمت آمیز میفهمیم منافات دارد زیرا دولت شوروی فقط تا آنجا به تزه همزیستی مسالمت آمیز معتقد است که پیروزی سیستم اجتماعی و اقتصادی مشخص او را در کادر جهانی در برداشته باشد . بدین معنی که اولیای دولت شوروی از یکطرف به مسابقه صلح آمیز بین شرق و غرب در زمینه های ساختمان اقتصادی و فرهنگی معتقدند و از طرف دیگر همزیستی مسالمت آمیز را در حیطه ایدئولوژیک فقط تا آنجا قبول دارند که متضمن تشدید مبارزه بین دو سیستم باشد در واقع دولت شوروی کوشش میکند تا از راه ایجاد تضادها و گسترش اختلافات در داخل جبهه غرب شرایط لازم را برای پیروزی ایدئولوژیک خود فراهم سازد . لذا اشتباه نیست اگر گفته شود که دولت شوروی با استفاده از تزه همزیستی مسالمت آمیز فقط راه و تاکتیک صدور انقلاب و اتارشیسم را بداخل ممالک آزاد جهان تغییر داده است در حقیقت دولت شوروی هنوز انقلاب را همان کالای صادراتی میداند که باید برای صدور بسته بندی ظاهر فریبی داشته باشد و این بسته بندی ظاهر فریب همان اصول باصطلاح لنینیستی همزیستی مسالمت آمیز است که دولت شوروی همه مواضع ایدئولوژیک خود را به پشت آن کشیده و از آنجا غرب را هدف قرار داده است .

اقدامات اتحاد شوروی در صحنه بین‌المللی همه حاکی از آن است که سیاست خارجی این کشور درست در جهت مخالف همزیستی مسالمت آمیز حرکت میکند کمی توجه به واقعیت پیشنهاد های شوروی در باره منع آزمایش و تولید سلاح اتمی در باره خلع سلاح عمومی و کامل انعقاد پیمانهای عدم تجاوز - موافقتنامه های تجارتي - قرار دادهای ایجاد روابط فرهنگی و علمی و بالاخره پافشاری این دولت در تحصیل نظریات خود بجهان غرب شاهد این واقعیت میباشد .

برای اینکه متهم به تعصب مسلکی نشویم ناچار از ذکر مسائل زیر هستیم:

۱ - در حال حاضر بیش از ۶۰ درصد از بودجه کل اتحاد شوروی بمصرف تهیه سلاحهای سنگین جنگی - آزمایشات اتمی و ارتش میرسد .
 ۲ - سیاست مسابقه تسلیحاتی باشدت دنبال میشود در حالیکه ادامه این سیاست ملل اتحاد شوروی و کشور های اقمار آنرا بفلاکت و ورشکستگی هر چه بیشتر اقتصادی سوق میدهد .

۳ - دولت شوروی برای حفظ موقعیت خود در صحنه بین‌المللی و ادامه تسلط جابرانه بر ملل اسیر اروپای شرقی مجبور بداشتن ارتش مجهز و عظیمی است که تحمل قسمتی از بار هزینه آن برعهده کشور های سوسیالیستی است (پاکت نظامی ورشو) :

۴ - امتناع اتحاد شوروی از گردن گذاردن به خلع سلاح کامل و ایجاد کنترل دقیق بین‌المللی در این مورد موجب آن شده است که سایر دول جهان برای دفاع از استقلال ملی و تمامیت ارضی خود مبالغ گزافی را اختصاص به صنایع جنگی داده و وجوهی را که باید در رشته های تولید بکار افتد بمصرف نگاهداری ارتشهای خود برسانند .

۵ - عدم همکاری صادقانه شوروی با دول معظم غرب جهت عملی ساختن طرح خلع سلاح موجب اخلال در امر کمک این ممالک به کشورهای کم رشد گردیده و دولت شوروی از این سیاست حداکثر استفاده تبلیغاتی را علیه غرب مینماید . و محیط داخلی این کشور ها را جهت بدست آوردن موقعیت جدید برای خود مساعد میکند .

لذا آشکار میگردد که اوضاع کنونی جهان در مجموع خود به نفع دولت شوروی است و تنها این دولت است که از سیاست همزیستی مسالمت آمیز بهره برداری لازم را مینماید .

با این ترتیب آیا میتوان انتظار داشت که زمامداران شوروی اقدامی برای تحقق هدف بزرگ سیاست همزیستی مسالمت آمیز بعمل آورده و قدمی در این را بردارند .

همزیستی بچه قیمت و تحت چه شرایط

در واقع این مسئله که همزیستی بچه قیمت و تحت چه شرایط باید تأمین شود از جمله مسائلی است که برای غرب و شرق بعنوان زندگی و مرگ مطرح میشود البته تردید نیست که تأمین همزیستی فقط از راه بحث و مذاکره آنها در صورت وجود حسن نیت و صداقت کامل و گرفتن و دادن امتیازات امکان پذیر خواهد بود . انعقاد جلسات و کنفرانسهای بین المللی و بسط هر چه بیشتر روابط سیاسی - اقتصادی و فرهنگی بشرطی که بر پایه حفظ حقوق طرفین باشد میتواند کوتاهترین راه برای رسیدن باین هدف منظور گردد ولی آنچه که از سیاست کلی شوروی در این زمینه مشاهده شده است آشکار میسازد که دولت مزبور هر گونه توافق باجبهه غرب را در مورد مسائل بین المللی نقض اصول و معامله بر سر مبانی سوسیالیزم میدانند و لذا در همان مراحل اولیه امکان هر گونه توافق را غیر ممکن میسازد .

نیکیتا خروشچف نخست وزیر و دبیر کل اسبق حزب کمونیست شوروی که ضمناً به عامل اجرای سیاست همزیستی مسالمت آمیز معرفی شده است در ۳۱ اکتبر ۱۹۵۹ در گزارشی که به شورای عالی اتحاد شوروی داد در مورد سیاست همزیستی مسالمت آمیز خود چنین گفت :

«تبادل امتیازات متقابل را بنفع تأمین همزیستی مسالمت آمیز کشورها نباید بآدادن امتیازات اصولی - اصولی که بماهیت هر رژیم سوسیالیستی و ایدئولوژی آن مربوط است مخلوط کرد . در اینجا حتی سخنی هم از تغییر اصول و امتیازات نمیتواند در میان باشد معامله بر سر اصول بر سر مسائل ایدئولوژیک معنایش لغزیدن بموضع دشمنان ماست معنای آن يك تغییر کیفی سیاسی و خیانت بمقصد سوسیالیزم کارگر است . کسی که در این راه قدم گذارد در راه خیانت بمقصد سوسیالیزم قدم نهاده است و بی تردید آتش يك انتقاد بی رحمانه باید بروی او گشوده شود»

و اینک نیز رهبران دولت و حزب کمونیست شوروی متذکر میشوند که :
«در مسائل ایدئولوژیک ما همیشه مانند صخره ای بر اساس مارکسیسم لنینیسم ایستاده ایم و خواهیم ایستاد» .

این رهبران کاملاً حق دارند زیرا بر خلاف آنچه که تبلیغ میشود .
 مارکسیسم مجموعه‌ای از احکام جامد - بیروح و لایتنیر است و بهمین
 جهت هرگز نمیتواند تغییراتی را که در اجتماع و شرایط حیات جامعه بوقوع
 میبویند در خود منعکس کرده و خود را با آن هماهنگ سازد . مارکسیسم
 مخالف جدی و سرسخت هر گونه همزیستی و مسالمت است .
 مارکسیسم مبنای خود را بر (اتنا گونیزم) و جنگ طبقاتی گذاشته است
 مارکسیسم از (آنتی نومی) یا هر گونه وحدت احتمالی سخن نمیگوید و هر گونه
 همکاری را بخاطر تامین صلح دوستی و برادری بین طبقات مختلف اجتماع
 محکوم میکند و مجریان چنین سیاستی را دشمنان خون آشام خود میداند .
 در این جا مسأله باین صورت مطرح میشود که مارکسیست ها قاعده‌تاً
 نمیتوانند مبتکر و مدافع تز همزیستی مسالمت آمیز باشند مگر اینکه در مارکسیست
 بودن آنها تردید کنیم و تزلزلی هم که اکنون در ارکان و اصول تعالیم مارکسیسم
 مشاهده میگردد نتیجه مستقیم و اجتناب ناپذیر عدم انطباق آموزش مارکسیسم
 با بنای جامعه نوین و تکنولوژی قول پیکر آنست ، آندسته از مارکسیست ها
 که باین حقیقت انکار ناپذیر پی برده و با این ضعف منطقی مارکسیسم آشنا
 شده اند محدود شدن در چار چوب جهان بین مارکسیستی را محکوم کرده و
 گمراهی بفرهنگ دگماتسیم را در این باره بمنزله جدا شدن از سیر پیشرفت
 و ترقی تکنیک و فرهنگ جدید میپندارند و این خود هر روز با وضوح
 بیشتر و چهره‌ای آشنا تر متجلی میشود و این اطمینان بیش از پیش حاصل
 میگردد که آنتی تز مارکسیسم در بطن آن نفج میگیرد و اقتدار خود را برخ
 بنای عظیمی میکشد که مارکس و انگلس معماری آنرا برعهده داشته‌اند ، و
 این هنوز آغاز کار است ، آغاز کاری که تحول مارکسیسم در متن آن قرار دارد .

پرتال جامع علوم انسانی